

قفقاز در آئینه آثار جغرافیایی - تاریخی مورخان و جغرافی دانان نامور ایرانی و عرب



امیر آهنگران

کارشناس ارشد تاریخ جهان
از دانشگاه شهید بهشتی



چکیده

قفقاز از مناطق تاریخی- جغرافیایی مهمی است که در آثار جغرافیایی و تاریخی و حتی ادبی با اشکال متفاوتی از آن یاد شده است. بررسی تاریخ قفقاز در دوره‌های مختلف، حکایت از آن دارد که این سرزمین اولاً به این نام شهرت نداشته و در ثانی عنوانی هم که بر تمام این سرزمین اطلاق شود، نبوده، بلکه از هر منطقه آن با نام خاصی یاد شده است، حال یا به اعتبار نام قوم ساکن بوده یا با توجه به نام دولتی که گستره‌ی سیطره‌اش آن منطقه را شامل می‌شده است. در حال حاضر به صورت قراردادی قفقاز به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود اما در مورد قفقاز شمالی صرفاً یاد آور می‌شویم که برخی مورخان و جغرافی دانان اسلامی از این منطقه یاد نکرده‌اند و نیز آن دسته‌ای هم که از آن ذکری به میان آورده‌اند، برای هر منطقه آن، نام خاصی برگزیده‌اند. چنانکه به سرزمین‌های نزدیک به کوه قفقاز در قفقاز شمالی که خزران سکونت داشتند، سرزمین خزران یا کشور خزر گفته‌اند. واژگان کلیدی: قفقاز، ارمنیه (ارمنستان)، اران-آلبانیا (آذربایجان)، گرج- گرج (گرجستان)،

جغرافی دانان

پیشینه‌ی تاریخی و وجه تسمیه قفقاز

قفقاز سرزمینی است به وسعت نیم میلیون کیلومتر مربع که چهره‌ی زمین ساختی آن را رشته کوه‌ها، دره‌ها و دشت‌های بین کوهی، تشکیل داده است. این منطقه، از شرق به غرب به ترتیب بین دریای خزر و سیاه، از شمال به منطقه پستی به نام مانیچ، و از جنوب به ناحیه‌ی پستی که رودخانه‌ی کُر و ارس در آن جریان دارد و نیز فلات ارمنستان محدود می‌گردد. این منطقه به دلیل اینکه جزیی از فلات باستانی ایران بوده است، همواره به لحاظ جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی با ایران در ارتباط بوده و تمام دولت‌های ایرانی که قدرت را در دست داشته‌اند همواره در تلاش بوده که در این منطقه جای پای داشته و با هرگونه تحریف تاریخی در این منطقه مقابله نمایند. چنانکه امروزه نیز کشور ایران فارغ از این مسئله نیست و همواره منافع خود را در این منطقه مورد جستجو قرار می‌دهد. این مقاله جستاری در بازکاوی جغرافیایی تاریخی قفقاز بر پایه کتب جغرافی دانان مسلمان است.

در منابع از قفقاز به عنوان منطقه‌ای یاد می‌شود که نه تنها رشته کوه‌های قفقاز، بلکه سرزمین‌هایی را نیز که در شمال و جنوب آن قرار دارد، در بر می‌گیرد. بر این اساس، منطقه‌ای را که از شبه جزیره‌ی تاملان، واقع در شمال دریای سیاه تا شبه جزیره‌ی آبشرون، واقع در غرب جزیره خزر کشیده شده، قفقاز نامیده‌اند. (گوگچه، ۱۳۷۳، ۱). در حقیقت، رشته کوه قفقاز بسان سدی طبیعی این سرزمین را به دو قسمت قفقاز شمالی (داغستان) و قفقاز جنوبی (ارمنستان، آذربایجان، گرجستان) تقسیم کرده است.

به طور قطع، معلوم نیست چه کسانی نام قفقاز را بر این منطقه نهاده‌اند. به این نام، برای نخستین بار در سال ۴۷۹م بر خورد شده که گفته می‌شود بومیان قدیم داغستان از آن استفاده کرده‌اند. در حال حاضر روستایی به نام قفقاز در وادی سمور، واقع در داغستان وجود دارد. (گوگچه، ۱۳۷۳، ۱). برخی نیز بر این عقیده‌اند که برای اولین بار واژه‌ی قفقاز در اثر «آشیل» نمایشنامه نویس یونان باستان در درام «پرومتی زنجیر شده» آورده شده است. (1904). p334 (Otis Hovey, Vol.36, No. 6) این نکته می‌تواند بیانگر این امر باشد که واژه قفقاز شاید ریشه در نام‌های یونانی - باستانی داشته است.

البته برخی شرق شناسان، از جمله مارکورات و آکادمیسن واژه‌ی قفقاز را برگرفته از واژه‌ی فارسی «گپ که» از ترکیب واژه‌های «گپ = بزرگ» و «که یا کوه» به معنای کوه بزرگ می‌دانند. (امیر

احمدیان، ۱۳۸۱، ۶) و با توجه اینکه امروزه در بسیاری از لهجه‌های منشعب از زبان فارسی از واژه «گپ» به معنای بزرگ استفاده می‌شود، می‌توان این استدلال را به حقیقت نزدیک دانست. علاوه بر این فردوسی شاعر حماسه‌سرا و بزرگ ایران در جای جای اثر خود همواره از واژه قاف برای قفقاز استفاده نموده است. این اقدام فردوسی آدمی را به این امر وامی‌دارد که شاید منشاء نام قفقاز از واژه‌ی «کوه قاف» از نام‌های جغرافیایی و اساطیری ایران بوده باشد که این شاعر بزرگ مورد استفاده قرار داده است. چنانکه در ابیاتی از شاهنامه چنین آمده است:

چو آمد بر شهر مکران گذر / سوی کوه قاف آمد و باختر (فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۲۱)
اگر تیغ تو هست سندان شکاف / سنانم بدر دل کوه قاف (فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۱۹)

در این زمینه نیز شعرای ایرانی منطقه قفقاز چون نظامی‌گنجوی و خاقانی شروانی نیز در دیوان‌های خود



از قفقاز و مناطق آن چنین یاد کرده‌اند:
به عزم دستبوشش قاف تا قاف / کمر بسته کله
داران اطراف (نظامی، ۱۳۴۴، ص ۲۹۶)
چون بر سر کوه قاف نقطه فادان خطه بغداد در ازای
صفاهان / عمان و محیط و نیل و جیحون جودی و حرا
وقاف و ثهلان
خاقانی خاقان و کنار و کُرو و تفلیس جیحون شده آب کُرو
تفلیس و سمرقند (خاقانی، بی تا، ص ۳۵۹، ۳۵۴)

فردوسی شاعر حماسه‌سرا
و بزرگ ایران در جای جای اثر
خود همواره از واژه قاف برای
قفقاز استفاده نموده است.
این اقدام فردوسی آدمی را به
این امر وامی‌دارد که شاید
منشاء نام قفقاز از واژه‌ی
«کوه قاف» از نام‌های جغرافیایی
و اساطیری ایران بوده باشد

از ابیات یاد شده به ویژه بیت پنجم چنین استنباط می‌شود که احتمالاً این شعراء از فلات باستانی ایران آگاهی داشته و منطقه قفقاز را جزئی از فلات باستانی ایران و جز لاینفک جغرافیای طبیعی آن به شمار آورده‌اند. همچنین برای اولین بار در کتاب مُجمل التواریخ و القصص در نقشه‌ای که در این کتاب آمده است، از سلسله جبال قاف (قفقاز) یاد شده است، که این حاکی از آگاهی مولف ناشناس این کتاب از قفقاز است و اینکه شاید وی نیز همچون شعرای خلف و سلف خود از فلات ایران آگاهی داشته است.

مناطق ارمنستان

نام ارمنستان برای اولین بار در کتیبه‌ی داریوش هخامنشی که مربوط به ۵۲۱ ق م است، دیده

می شود و با نام ارمنیا از آن یاد شده است. (پاسدر ماجیان، ۱۳۷۷، ص ۷) همچنین شایان توجه است که در تورات برای ارمنستان نام ارارات به کار رفته و در غالب موارد از آن با عنوان کشور و قوم اورارتو یاد شده است. (فاضل خان همدانی، ۱۳۸۰، ص ۷۴۳ و ۱۴۱۶ و ۱۴۵۹) در مورد نژاد، زبان، فرهنگ و مذهب مردم ارمنیه به نمونه هایی از گفته های جغرافی دانان بسنده می شود: مسعودی می نویسد: «مردم ارمن از نژاد سقلاب اند.» (مسعودی، ۱۳۴۹، ص ۱۲۹). و ابن حوقل می آورد: «زبان بیشتر مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنیه فارسی است و عربی نیز در میان ایشان رواج دارد و از بازرگانان و صاحبان املاک کمتر کسی است که به فارسی سخن نگوید و عربی را نفهمد و بدین زبان فصیح تکلم نکند، و طوایفی از اطراف ارمنیه و مانند آن به زبان های دیگر شبیه به ارمنی سخن می گویند و همچنین است مردم دبیل و نشوی و نواحی آنها.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۶) در نهایت اینکه اکثر اهل آن نصارایند (اصطخری، ۱۳۴۳، ص ۱۵۸)؛ (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۰)؛ (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۵۷۳)

البته در منابع، عنوان ارمنستان با شکل های مختلفی ذکر شده است، مانند: ارمنیه، ارمنیه، ارمینا، آرمینا، آرمینیا. درباره ی وجه تسمیه ارمنیه یا ارمنیه و ریشه ی این نام اکثر این جغرافی دانان بر این عقیده اند که:

- ۱- «ارمنیه را به نام ارمنی بن لنتی، فرزند یونان بن یافث خوانده اند.» (یاقوت حموی، ۱۹۷۹، ج ۱، ص ۱۶۰)؛ (ابن فقیه، ۱۳۴۹، ص ۱۲۹)
- ۲- «ارمنیه از حوزه های معتبر است که ارمنی بن کنظر بن یافث بن نوح آن را پایه نهاد.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۵۵۵)
- ۳- «ارمین پسر نوح پسر سام بن نوح که سالار ارمنستان دانسته اند.» (دینوری، ۱۳۶۴، ص ۲۷)
- ۴- «نوردین سام را دو پسر بود یکی را آذرباد و دیگری را ارمینان، و ایشانند که آذربایگان و ارمنیه به نامشان منسوب و نسل مردم این هر دو زمین به آذرباد و ارمینان بنا برد کشد والله اعلم.» (مجمل التواریخ، ۱۳۱۸، ص ۱۴۹)

در واقع همه موارد بالا بیانگر این نکته اند که چون موسس این کشور، ارمنی فرزند یافث بوده، به نام ارمنیه خوانده شده است. موید این توجیحات نوشته تورات است، زیرا در تورات از کلمه ی توجرمه (تجرمه) استفاده شده و به دو مفهوم به کار رفته است. گاهی از آن اسم شخص، اراده شده و مراد از آن، مردی از اولاد یافث است و گاهی نیز به ضمیمه ی کلمه بیت استعمال شده و مفهوم اسم

مکان دارد و ظاهراً مراد از آن ارمنستان غربی است، چراکه از آیات ۵ و ۶ باب ۳۸ سفر حزقیال، استفاده می‌شود که بلاد توجرمه، در طرف شرقی آسیای صغیر بوده است. (فاضل خان همدانی، ویلیام گلن و هنری مرتن، ۱۳۸۰، ص ۷۴۳ و ۱۲۵۹ و ۱۴۱۶)

البته مورخان و جغرافی دانان اسلامی در باره حدود ارمنستان اتفاق نظر نداشته و گزارش‌های متفاوتی از این سرزمین ارائه داده‌اند. دسته ای از آنها تمام سرزمین قفقاز جنوبی را جزئی از ارمنیه دانسته و بر این اساس، اران را یکی از مناطق مهم آن به‌شمار آورده‌اند. ابن خردادبه، یعقوبی، ابن فقیه و یاقوت حموی، این چنین نوشته‌اند. (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۹۹-۱۰۰؛ یعقوبی، البلدان، ۱۳۵۶، ص ۱۴۵؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹، ص ۱۲۹-۱۳۰، یاقوت حموی، ۱۹۷۹، ص ۱۹۱؛ یاقوت حموی، ۱۳۴۵، ص ۲۲) چنانکه ابن خردادبه از این دسته در سال ۲۵۰ ق / ۸۶۴ م ارمنستان را به چهار بخش تقسیم کرده است: « ارمنستان اول شامل سیسجان و اران و تغلیس و بردعه و قبله و بیلقان و قبله و شروان (شیروان)؛ ارمنستان دوم شامل جزران و صغدیل و باب فیروز قباز و لکز؛ ارمنستان سوم بسفرجان و زیبل و سراج طبر و بعزوند و نشوی را در بر می‌گیرد؛ ارمنستان چهارم که شمشاط و خلاط و قالیقا و ارجیش و باجنیس را شامل می‌شود. کوره‌های اران و جزران و سیسجان جز خزر هستند.» (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۱۲۲-۱۲۱)

ابن فقیه آورده است که یعقوبی روزگاری طولانی در شهرهای ارمنیه سکونت داشته و حتی برای تنی چندان از شاهان و کارداران آنجا دبیری کرده است و در ادامه از زبان یعقوبی می‌نویسد: ارمنستان صدو سیزده ملک است و هیجده هزار دهکده، اران نخستین ملک ارمنیه است و در آن چهار هزار دهکده است (ابن فقیه، ۱۳۴۹، ص ۱۳۴)

طبق این دیدگاه، دور از واقعیت نیست که بگوییم محدوده‌ها و مرزهای هر یک از مناطق این سرزمین، دستخوش تغییر و تحول شده و در قالب و چارچوب ارمنیه، مستحیل شده است.

دسته ای دیگر از نویسندگان و جغرافی دانان مسلمان، تنها قسمتی از قفقاز جنوبی را جزء ارمنیه تلقی کرده و در مورد اران، جدا از ارمنیه و غالباً در کنار آذربایجان و ارمنیه، بحث کرده‌اند. که در این زمینه می‌توان از اشخاصی چون، اصطخری، جیهانی، ابن حوقل، مولف حدود العالم، مقدسی، ابوالفداء و حمد الله مستوفی نام برد. (اصطخری، ۱۳۴۷، ص ۱۵۶-۱۵۵؛ جیهانی، ۱۳۶۸، ص ۱۳۹؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۱؛ حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۱۶۰-۱۵۹؛ مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۷۳؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹، ص ۸۲۰؛ مستوفی، ۱۳۳۶، ص ۸۹)

ابن حوقل ارمنیه را به دو قسمت تقسیم نموده است: داخلی و خارجی؛ که در ارمنیه خارجی مسلمانان را همه کاره معرفی نموده و ارجیش مناز جرد و خلاط را از مهمترین شهرهای آن نام برده و شهرهای مهم ارمنیه داخلی را دبیل، نشوی (نخجوان) و قلیقلا نام برده است. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۱)

چنانکه مقدسی، سه سرزمین آذربایجان، اران و ارمنیه را «رحاب» خوانده است. خود وی درباره‌ی دلیل نام گذاری اش می‌گوید: «من برایش نامی نیافتم که همه‌ی خوره‌هایش را در بگیرد، پس آن را رحاب نامیدم. از سرزمین‌های زیبا در کشور اسلام است و دژ مسلمانان در برابر روم به شمار می‌آید [...] فخر آور اسلام و لانه‌ی جنگ آوران است، بازرگانی سودآور و خوره‌های کهن و رودهای پر آب و دیه‌های آبادان و میوه‌ی بسیار و ویژه گیهای



فراوان دارد.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۵۵۴-۵۵۵)

مقدسی، سه سرزمین آذربایجان، اران و ارمنیه را «رحاب» خوانده است. خود وی درباره‌ی دلیل نام گذاری اش می‌گوید: «من برایش نامی نیافتم که همه‌ی خوره‌هایش را در بگیرد، پس آن را رحاب نامیدم.

رْحَاب یا رِحَاب جمع رَحَبَه است. دارای معانی الف) وسیع و فراخ چنانکه بلد رَحْبُ یا ارض رَحْبَه که مراد از آن شهر یا سرزمینی است که پهناور باشد. طبق این معنا جمع آن رْحَاب است. ب) به سرزمینی که سرسبز و شرایط آب و هوایی آن برای کشاورزی مناسب است، رَحْبَه گویند. طبق این معنا جمع آن رِحَاب است. (لوئیس معلوف، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۸۸؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۷، ص ۱۰۵۱۶-۱۰۵۱۷). بنابراین به سرزمین

پهناور و وسیع، رَحْبَه گفته می‌شود و مقدسی هم با توجه به همین دو معنا این سرزمین را رِحَاب نامیده است.

رودگرد ارس

جغرافی دانان و مورخان چون ابوحنیفه دینوری، مسعودی، اصطخری، ابودلف، ابن حوقل، مقدسی به طور کلی بر این عقیده‌اند که این دو رود از ارمنیه سرچشمه می‌گیرند. (ابوحنیفه، ۱۳۶۴، ص ۴۴۷؛ مسعودی، التنبیه الاشراف، ۱۳۴۹، ص ۱۶۵؛ اصطخری، ۱۳۴۷، ص ۱۵۹، ابودلف، ۱۳۴۲، ص ۴۶؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۵۵). به همین دلیل لازم

می نمود که در مبحث ارمنیه از این دو رود مهم در قفقاز سخنی به میان آید.

گاه نیز در این منابع جغرافیایی در مورد سرچشمه این دو رود و به ویژه رود کُر اختلاف نظرهایی مشاهده می شود، چنانکه برای نمونه، ابن رسته نوشته است که سرچشمه ی رود کُر از کوهی است نزدیک باب الابواب که در سرزمین اللان واقع است، اما حمدالله مستوفی سرچشمه ی آن را از کوه های قالیقلا می داند. (ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۰۱؛ مستوفی، ۱۳۳۶، ص ۲۱۸)

در منابع تاریخی و جغرافی نگاری اسلامی از رود کُر با نام های مختلفی ذکر شده است وگفتنی است که مقدسی به هنگام گزارش خود از اران، با عنوان «رود ملک» از این رود یاد کرده است. (مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۵۴). یعقوبی هم از رود کُر، با عنوان «کبیر» یاد کرده است. (یعقوبی، البلدان، ۱۳۵۶، ص ۱۴۴) اصطخری نیز نوشته است



که: آب رود کُر شور است و شور ماهی بسیار در آن وجود دارد و از دو نوع ماهی در آن به نام های «زراقن» و «عشب» نام می برد. (اصطخری، ۱۳۴۷، ص ۱۶۰)

مسعودی از رود ارس با عنوان «رود ورثان» (مسعودی، ۱۳۴۹، ص ۶۰). و «رود راس» (مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۴۴، ص ۴۴۲) ابودلف از آن با عنوان «رس» (ابودلف، ۱۳۴۲، ص ۴۷)، مولف ناشناس حدود العالم از آن با عنوان «آرس» (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۵۰) و قزوینی از آن به عنوان رود «ارس» (قزوینی،

ابن حوقل می نویسد:
« ارس همان رس است که خداوند متعال عذاب خود را در باره آن قوم ذکر می کند و اگر کسی در این موضوع دقت کند و از دوسوی ارس از شهر ورثان درآید و بالا و پایین برود آثار شهرهایی را می بیند فرور یخته و واژگون شده و زیر رو گریده در بدترین وضع.»

۱۳۷۳، ص ۳۴۳) یاد کرده اند. برای نمونه به گفته ی ابن حوقل، آب رودخانه ی ارس شیرین و گوار است. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۷) خاطر نشان می شود که برخی منابع اسلامی خاصیت های عجیب و غریبی به رود ارس نسبت داده اند؛ به عنوان مثال: قزوینی در اثر خود آثار البلاد مواردی از این خواص عجیب و غریب را ذکر نموده و می نویسد: «اگر کسی پیاده از رودخانه ی ارس گذرد پایش را که بر پشت زن حامله ای بکشد که دیرزاینده باشد، زود زاید» (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۳۴۳) گفتنی است بعضی جغرافی نویسان و مفسران، داستان اصحاب الرس قرآن را با سرزمین اطراف رودخانه ی ارس منطبق می دانند (ابودلف، ۱۳۴۲، ص ۴۸؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۴-۹۳؛ مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۵۵۳) چنانکه ابن حوقل می نویسد: « ارس همان رس است که خداوند

متعال عذاب خود را درباره آن قوم ذکر می‌کند و اگر کسی در این موضوع دقت کند و از دوسوی ارس از شهرورثان درآید و بالا و پایین برود آثار شهرهایی را می‌بیند فروریخته و واژگون شده و زیر رو گریده در بدترین وضع، چنانکه خداوند فرمود: «عاداً و ثموداً و اصحاب الرس و قروناً بعد ذلک کثیراً و کلاً ضربنا له الامثال و کلاً تبرنا تتبیراً». (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۳-۹۲)

ب) گرجستان

سرزمین گرجستان در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود نامهای گوناگونی یافته است از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: گرجستان در نوشته‌های مؤلفان یونانی و لاتین «ایبریا»، «ایوریا»، «ایویریا»؛ و در منابع ارمنی به صورت «ویرک»، «وراتس» و «وریا»؛ در آثار مولفان عرب، جرزان، کرج، الکرچ؛ و در نوشته‌های اروپاییان به صورت «جورجیه» و «جورجیا»؛ و در کتب روسی به صورت گرزیا آمده است. گرجیان نیز سرزمین خود را با استناد به دنیای افسانه ای خویش «کارتلوس»، «ساکارتولو» می‌گویند. (Islam Ansiklopedisi, vol v, p 486)

بلاذری در فتوح البلدان می‌گوید: «طفلیس که جزو منجلیس و آن جزو جُرزان قرمز است» (بلاذری، ۱۳۶۷، ۲۹۰) که منظور مولف از سرزمین جُرزان همان گرجستان است. یعقوبی نیز از گرجستان با عنوان «جرزان در کنار ابخاز» (یعقوبی ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۱)، و در جایی دیگر با عنوان «گرجستان» (یعقوبی ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۱۸) یاد نموده است که گفته اخیر مصداق اسم کنونی گرجستان امروزی است و احتمالاً بدین گونه وی از دیگران در این زمینه متمایز می‌گردد. ابن حوقل از گرجستان با عنوان «کرج» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۸۹) و ابن عبری نیز با عنوان «گُرج» (ابن عبری، ۱۳۶۴، ص ۱۳۱) ابن فقیه نیز با عنوان «جُرزان» (ابن فقیه، ۱۳۴۹، ص ۱۳۱) نام برده‌اند. ابن خردادبه نیز هنگامی که از تفلیس یاد می‌کند، آن را جزو «ارمینیه‌ی الا ولی» به‌شمار می‌آورد. از نظر او ارمینیه‌ی اولی شامل «سیسجان و اران و تفلیس و بردعه و بیلقان و قبله و شروان» است. (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۱۲۲)

مسعودی با تفصیل بیشتری درباره‌ی گرجستان سخن می‌گوید، از نظر او «جوریه»، «جرجین» و «برزعه» نام‌های دیگر گرجستان اند و می‌نویسد: «جوریه ملکی است در مجاورت ابخاز، که قومی بزرگ و پیرو دین نصرانی می‌باشند و خزران نیز نامیده می‌شوند و تفلیس در مملکت ایشان واقع است.» (مسعودی مروج الذهب، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۱۹۹) نکته‌ی جالب توجه در گفته‌های

مسعودی این است که ضبط کلمه «جرجین» برای گرجستان شباهت کاملی با ضبط لاتین گرجستان، یعنی جورجیا، دارد و از این نظر او را در میان مولفان مسلمان منحصر به فرد می‌نماید. ابن حوقل در اثر خود، صورة الارض، تفلیس را در کنار «بردعه و الباب» یکی از سه شهر بزرگ «اران» می‌انگارد. اما نویسنده‌ای چون مقدسی در طرح جامع تری که ارائه می‌دهد؛ ابتدا واحدهای جغرافیایی خویش همچون: اقلیم، قصبه و شهر را تعریف نموده و سپس با اطلاعاتی وسیع تر و دقیق تر به بحث درباره ی قفقاز می‌پردازد. وی برای منطقه ی قفقاز و آذربایجان کلمه ی «رحاب» را به کار می‌برد و می‌گوید: «سرزمین رحاب دارای سه بخش، اران، ارمنیه و آذربایجان می‌باشد و تفلیس و ابخاز را از شهرهای اران می‌شمارد.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۵۵۵-۵۵۴) او همچنین منطقه ی رحاب و شهر تفلیس را از اقلیم پنجم می‌داند. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۸۹) بردعه را قصبه ای از اران و محسوب می‌کند که تفلیس و ابخاز از شهرهای آن می‌باشد. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۷۳) به واقع مقدسی نیکوترین تقسیم بندی (احسن التقاسیم) را در مورد منطقه ی قفقاز در میان جغرافی دانان مسلمان استعمال نموده و تقریباً این تقسیم بندی امروزه نیز شایع است که شامل اران (جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان) و ارمنیه (ارمنستان) است.

یاقوت حموی در معجم البلدان، «جُرزان» را نام ناحیه ای می‌داند که در ارمنستان واقع شده و تفلیس قصبه ی آن می‌باشد و تصریح می‌کند: «به گفته ی علی بن حسین در کنار مملکت ابخاز کشور جرزیه [جرزان] قرار دارد و لیکن من می‌گویم که «جُرز» همان کُرَج [گرج] بوده و چون معرب گشته جُرز شده است. (یاقوت حموی، ۱۹۷۹، ج ۲، ص ۱۲۵) این صراحت یاقوت مسلم می‌دارد که جرز یا جرزیه بی‌گمان همان گرجستان است و با توجه به اینکه مؤلف، ادیب نیز بوده و سعی کرده در ضبط کلمات حتی الامکان وجه تسمیه و نیز اعراب صحیح اسامی را قید کند، توضیح وی در خصوص چگونگی تبدیل شدن کُرَج (گرج) و «جُرز» کاملاً پسندیده و مقبول می‌نماید. باید افزود که نوشته‌های کسی چون یاقوت می‌تواند اطلاعات دسته اولی از مذهب، وسعت قلمرو، فزونی و توانایی گرجیان در اختیار هر محقق که علاقه مند به تحقیق در مورد گرجستان است قرار دهد.

حمدالله مستوفی در اثر جغرافیایی خویش، نزهة القلوب، اطلاعات خوب و اما مختصری در اختیار ما قرار می‌دهد. او از این ناحیه با نام (بلاد ابخاز و گرجستان) نام برده و آن را به پنج بخش تقسیم می‌کند که عبارتند از: «الان»، «آن»، «تفلیس»، «خنان»، «قرص». از دیگر سوی مستوفی

برای تعیین حدود گرجستان چنین می نویسد: «.....حدود آن، گرجستان تا ولایت اران و ارمن و روم پیوسته است.» (مستوفی، ۱۳۳۶، ص ۱۲۸) که با این حساب حدود گرجستان از سه قسمت مشخص می شود:

- ۱- از شرق به «اران» یا جمهوری آذربایجان فعلی؛
- ۲- از جنوب به «ارمن» یا جمهوری ارمنستان فعلی؛
- ۳- از غرب به «روم» یا جمهوری ترکیه فعلی که لزوماً بخش هایی از دریای سیاه را در بر می گیرد. ولی از ذکر مرزهای شمالی گرجستان خوداری کرده است.

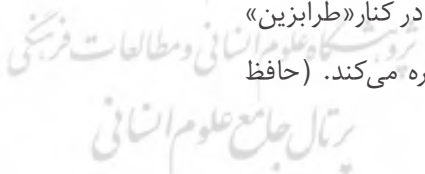
معین الدین نطنزی در منتخب التواریخ می گوید: «گرجستان مملکتی به غایت وسیع و عریض



مقدسی برای منطقه ی قفقاز و آذربایجان کلمه ی «رحاب» را به کار می برد و می گوید: «سرزمین رحاب دارای سه بخش، اران، ارمینیه و آذربایجان می باشد و تفلیس و ابخاز را از شهرهای اران می شمارد

است، چنانکه از دارالملک تفلیس تا نهایت ابخاز به یک ماه تردد کنند و عرض آن از ارزنجان به دامن البرز و لکرستان پیوندد.» (معین الدین نطنزی، ۱۳۳۶، ص ۳۹۲) وی به خوبی طول و عرض جغرافیایی گرجستان را مشخص کرده است و این وضعیت تصویر روشنی از حدود و ثغور گرجستان را در ابتدای قرن نهم هجری به دست می دهد. حافظ ابرو در زبده التواریخ در بیان حدود و مرزهای آن تنها حد غربی آن را بر می شمارد و به آبادانی و خرمی این سرزمین که در کنار «طرابزین» (طرابوزان) قرار گرفته است اشاره می کند. (حافظ ابرو، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۵۶)

در مورد ویژگی های جغرافیایی گرجستان نیز به ذکر گفته هایی از مولفان و نویسندگان تاریخی و جغرافیایی به شرح ذیل اشاره می کنیم: حمدالله مستوفی به سردی هوا در آن اشاره می کند (مستوفی، ۱۳۳۶، ص ۱۰۸) و نطنزی می نویسد: «ما بین این همه [مرزهای گرجستان] سرزمین کوههای رفیع و جنگل های وسیع و رودخانه های بزرگ و علف زارهای گشاده واقع است.» (معین الدین نطنزی، ۱۳۳۶، ص ۳۹۲) با توجه به مولفه هایی که این سرزمین را به صورت دژی محکم و استوار و تا اندازه ای غیر قابل نفوذ در آورده اند، باید به گفته ی شرف خان بدلیسی اشاره کرد که «گرجستان ایالتی است که سخت به دست فاتحان می آید و زود از دست می رود.» (بدلیسی، ۱۳۴۳، ص ۳۵)



در اینجا به دو بخش از مهمترین بخش‌های گرجستان اشاره می‌شود:

۱) تفلیس

این شهر به دلایلی مورد توجه مؤلفان مسلمان متخصص در امر تاریخ و جغرافیا قرار گرفته است که عبارتند از: موقعیت سوق الجیشی و استراتژیک، مرکزیت و پایتختی گرجستان که این باعث شده از آن به «دارالملک» این سرزمین یاد شود، آبادانی و موقعیت برتر اقتصادی آن که شاید نشأت گرفته از وجود رودخانه ی‌گُرباشد، دیدنی‌های و جاذبه‌های گردشگری آن، داشتن نقش حائل و حد فاصل بین جهان اسلام و جهان عیسویت چنانکه در ادواری حتی شاهد زندگی توامان پیروان این دو دین به طوری که گاه صدای اذان مسجد در کنار صدای ناقوس کلیسا در فضا طنین انداز می‌شد هستیم. در اینجا سعی بر این است که تا پاره‌ای از



مهمترین ویژگی‌هایی که مولفان مسلمان برای این شهر بر شمرده‌اند مطرح گردد. بلاذری در فتوح البلدان در تعیین موقعیت جغرافیایی تفلیس می‌گوید: «تفلیس در رستاق منجلیس از کوره‌ی جرزان [است.]» (بلاذری، ۱۳۶۷، ص ۲۹۱) و یعقوبی آن را از ارمنستان می‌شمارد و می‌گوید: «تفلیس شهری است در ارمنستان که میان آن و قالی قلا، سی فرسخ است و... رودخانه‌ی کبیر [که] از شهرهای قالی قلا سرچشمه می‌گیرد، سپس تا شهر تفلیس و از آنجا رو به شرق [می‌رود]» (یعقوبی،

**تفلیس مدینه‌ای است
در سرحد دیار کفر و بانی او
انوشیروان عادل بوده و
در آن بلده قوم نصاری
ساکن اند، چنانکه از یک
جانب اذان به سماع رسد
و از طرف دیگر
صوت ناقوس.**

البلدان ۱۳۵۶، ص ۴۴۱) اما نکته‌ی جالب توجه حکایت مسعودی است که از این شهر با عنوان «ولایت تفلیس» یاد کرده است که نشانه‌ی بزرگی آن یا تقسیم آن به چند قسمت کوچک‌تر و یا ضمیمه کردن بعضی بخش‌ها و حومه‌های تفلیس به آن می‌باشد. (مسعودی ۱۳۴۹، ص ۶۰)

ابن حوقل در گفتار مفصل خویش تقریباً به تمام ویژگی‌های این شهر اشاره می‌کند، او در مورد اهمیت این شهر متذکر می‌شود: «این شهر مرزی مهم و پُر دشمن است» و در بیان وسعت آن می‌افزاید: «تفلیس شهری است که در وسعت به باب الابواب نمی‌رسد و دو حصار از گِل و سه دروازه دارد.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۸۹)

اصطخری تفلیس را چنین معرفی می‌کند: «تفلیس از دربند کمتر بود، و دو دیوار دارد از گِل،

جایی پر نعمت و با میوه بسیار و کشاورزی بسیار دارد و گرمابها بود چنان کی در طبریه کی بی آتش گرم بود، و در همه ی اران شهری بزرگتر از بردع و در بند و تفلیس نیست.» (اصطخری، ۱۳۴۷، ص ۱۵۸) مولف روضه الصفا چنین می آورد: «تفلیس مدینه ای است در سرحد دیار کفر و بانی او نوشیروان عادل بوده و در آن بلده قوم نصاری ساکن اند، چنانکه از یک جانب اذان به سماع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس» (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷، ص ۴۵۹) همچنین در مورد ویژگی های جغرافیایی آن می نویسد: «تفلیس از اقلیم پنجم است که ساکنان این اقلیم سفید هستند و طولانی ترین روزش ۱۴ ساعت و نصفی و ربعی باشد..... این اقلیم دارای ۲۱۵ شهر می باشد که تفلیس از مهم ترین شهرهای آن است.» (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷، ص ۴۵۳)

اکثر جغرافی دانان مسلمان چون مولف ناشناس حدود العالم و ابودلف به وجود «چشمه های آب گرم و حمام های دائماً گرم» (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۱۶۲؛ ابودلف، ۱۳۴۲، ص ۴۶) در تفلیس اشاره کرده اند. به همین دلیل استدلال دیوید مارشال لانگ نیز در بیان وجه تسمیه ی نام تفلیس که: «پایتخت جدید گرجستان، تفلیس در منابع عربی و تیبلیسی در منابع اروپایی نام دارد که نامش از کلمه ی گرجی تیبلی مشتق شده که به معنای «گرم» است و همچنین به چشمه های آب گرمی اشاره می کند که شهر مزبور بدان سبب شهرت داشته است.» (لانگ، ۱۳۷۳، ص ۱۱۰) قابل قبول می نماید. در مورد نژاد، فرهنگ و مذهب مردمان تفلیس همین بس که، ابن حوقل در صوره الارض می نویسد: «مردم آنجا سالم و غریب نوازند و به غیر بومی و نیز به کسی که اندکی فهم یا بهره برداری از ادب داشته باشد علاقه مند اند. مذهب ایشان مذهب تسنن محض بر پایه مذاهب قدیم و علم حدیث و نیز محدثان را بزرگ می شمارند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۸۹)

۲) ابخاز

ابخاز نام منطقه ای است در شمال غربی گرجستان که ابن خردادبه آن را جزو ارمنستان می داند. مسعودی ابخاز را نام یک قوم دانسته می آورد: «مجاور دیار الان قومی هست که آن را ابخاز گویند و پیرو دین نصاری است و اکنون دارای پادشاه است.» (مسعودی، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۱۹۹-۱۹۸). ابن حوقل بر دانسته های ما می افزاید و می نویسد: نام دیگر ابخاز «لایجان» است که جزو شهرهای اران می باشد و ادامه می دهد که پادشاه ابخاز پس از شروان شاه بزرگترین حکمران منطقه است و «بلاد متصرفی او به قسمتی از نواحی کوه های قبق معروف به لایجان شاه می پیوست» مذهب او نصرانی بود. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۸۳-۸۲)

پ) جمهوری آذربایجان (اران - آلبانیا)

نام آلبانیا و آلبان‌ها در آثار مولفان اواخر سده ی چهارم و سده ی سوم پیش از میلاد ذکر شده و در این زمان، در جهان باستان شهرت داشته است. طبق برخی گزارش‌ها آلبان‌ها در سپاه داریوش سوم، آخرین شاه هخامنشی، به هنگام پیکار گوگمل (حدود سال‌های ۳۳۱ - ۳۳۰ ق م) حضور داشته‌اند. (رضا، ۱۳۸۰، ص ۶۶-۶۵) در منابع اسلامی و متون عربی به صورت الران (با ال تعریف) و بعد با گذشت زمان، اران (با تشدید و بدوال) نوشته شده است «اران ناحیه ایست میان آذربایجان و ارمینیه و بلاد گرمسیر، معموره‌های آن جنزه و شروان و بیلقان است.» (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۳۰۷) ابن حوقل وسعت آن را این چنین بیان می‌کند: «اران از کنار آب ارس تا آب گُر، بین النهرین ولایت اران است.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۳۰۷) و اینکه یاقوت حموی اران را نامی عجمی دانسته است. (یاقوت حموی، ۱۹۷۹، ج ۱، ص ۱۶۴)

ولایات اران - آلبانیا (آذربایجان) عبارتند از:

۱) بردعه: ابن حوقل بردعه را این گونه معرفی می‌کند: «شهر بردعه مهمترین ناحیه اران و چشم آنجاست. از روزگار قدیم همچنان بزرگ بوده است. درازای آن در حدود یک فرسخ و پنهایش اندکی کمتر است. از بردعه تا رودخانه کُرسه فرسخ است.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۸۶-۸۷) و یاقوت حموی می‌نویسد که: «بردعه شهر بزرگی است که قصبه ناحیه اران است و گروهی از دانشمندان بدان منسوب اند.» (یاقوت حموی، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ۱۳۴۵، ص ۳۲) و اینکه «شهری بزرگ بوده در ولایت اران بیشتر از یک فرسخ در یک فرسخ. قباد، پادشاه ایران آنجا را ساخته و بسیار خوب شهری بوده [است.].» (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۵۸۹)

۲) باکو: ریشه ی نام باکو به روشنی دانسته نیست. این نام در آثار مؤلفان اسلامی به گونه‌های مختلف آمده است. مسعودی در آثار خود آن را «باکُه» (مسعودی، ۱۳۴۹، ص ۵۸)، مولف ناشناس مجمل التواریخ والقصص و مقدسی در احسن التقاسیم آن را «باکوه» (مجمل التواریخ، ۱۳۱۸، ص ۴۷۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۵۷)، ابودلف در سفرنامه اش، یاقوت حموی در معجم البلدان، عماد الدین ذکریا قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد و حمدالله مستوفی در نزهة القلوب و نیز بسیاری دیگر از جغرافی نویسان علاوه بر اینکه از آن با عنوان «باکویه» (ابودلف، ۱۳۴۲، ص ۵۸؛ یاقوت حموی، ۱۹۷۹، ص ۳۲۸؛ قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۶۵۹؛ مستوفی، ۱۳۳۶، ص ۱۰۶) یاد کرده‌اند، بلکه به وجود نفت در آن نیز معتقد بوده‌اند. اما جالب این است که مولف ناشناس حدود العالم درباره باکو

می نویسد: «باکو شهرکی است برکنار دریا و به کوه نزدیک و هر نطف [نفت] که به ناحیت دیلمان بکار برند از آنجا برند.» (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۱۶۴). چون کتاب حدود العالم اولین کتاب جغرافیایی به زبان فارسی است که برای پادشاهان آل فریغون نوشته شده است پس می توان چنین نتیجه گرفت که باکو نامی فارسی است. این امر گفته مینورسکی را که در تعلیقاتی که بر کتاب سفرنامه ابودلف نوشته است نقض می کند. زیرا مینورسکی معتقد بود که باکو نامی است که غربی ها برای باکو یا باکه (مروج الذهب) که بعدها در دوره صفویه به بادکوبه یعنی باد رفته معروف گشته است، انتخاب کرده اند. (ابودلف، تعلیقات مینورسکی، ۱۳۴۲، ص ۱۰۴) بادکوبه را نخستین بار اسکندر بیگ منشی در تاریخ عالم آرای عباسی برای باکو به کار برده است. (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۶)



۳) نخجوان: این شهر نیز در آثار جغرافیایی و تاریخی به اشکال مختلفی ذکر شده است. چنانکه ابن خردادبه، یعقوبی، ابن فقیه و ابن حوقل از آن با عنوان «نشوی» (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۸۹؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۰۱؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹، ص ۱۳۰؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۱) و عماد الدین ذکریا قزوینی از آن با عنوان «نخجوان» (قزوینی، ۱۹۶۰، ص ۴۹۳) یاد کرده اند. اما مولف ناشناس حدود العالم عین کلمه «نخجوان» (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۱۶۰) را به کار برده است.

نام شروان نامی ایرانی و برگرفته از نام انوشیروان است که احتمالاً به مرور زمان به شروان تغییر شکل داده است

۴) شروان: ابن فقیه می نویسد که «انوشروان را نیز بساخت.» (ابن فقیه، ۱۳۴۹، ص ۱۳۲) این نشان می دهد که نام شروان نامی ایرانی و برگرفته از نام انوشیروان است که احتمالاً به مرور زمان به شروان تغییر شکل داده است. مقدسی شروان را «دستی بزرگ، ساختمان ها از سنگ، جامع در بازار است و نهری آن را می شکافد.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۵۷) معرفی می کند. اما تعریف جامع از شیروان را عماد الدین ذکریا قزوینی ارائه می دهد که: «ولایتیست مستقل نزدیک به دربند، گویند که انوشیروان او را بنا نهاده و به اسم او مسمی شده و گویند که قصه خضر و موسی - علیه السلام - در شروان واقع شده و پادشاه آن ملک را «اخستان» گویند.» (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۶۸۳) و

ولایت شروان است.» ش (مستوفی، ۱۳۳۶، ص ۱۰۶)

۵) گنجه: این شهر نیز در آثار جغرافیایی و تاریخی به اشکال مختلفی ذکر شده است. چنانکه ابن حوقل، مقدسی از گنجه با عنوان «جنزه» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۶؛ مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۸۸) نام برده‌اند. ابن حوقل درباره این شهر می‌نویسد: «جنزه شهری زیبا و پربرکت و آبادان و پر جمعیت است و مردم آن جوانمرد و دارای خویهای پاک و پسندیده و نیز خوشرفتاری و غریب دوست و دوستان دانشمندان اند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۸۸) اما حمدالله مستوفی در کتابش نزهة القلوب گنجه را با دیگر شهرهای ایران بسیار جالب توصیف می‌کند و می‌نویسد: «از اقلیم پنجم است و شهر اسلامی در سنه تسع و ثلاثین هجری ساخته شده، شهری خوش و مرتفع بود و در این معنی گفته‌اند: چند شهر است در ایران مرتفع تر از همه بهتر و سازنده تر



از خوشی آب و هوا؛ گنجه پر گنج در اران، صفاهان در عراق در خراسان مرو و طوس، در روم باش اقسرا (مستوفی، ۱۳۳۶، ص ۱۰۵)

۶) شماخی: این شهر نیز در آثار جغرافیایی و تاریخی به اشکال مختلفی ذکر شده است. چنانکه مقدسی آن را شماخیه معرفی می‌کند و می‌نویسد: «در پایه کوه است و ساختمان هایش از سنگ و گچ است.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۵۷)

هیچ کدام از جغرافی دانان یاد شده، لفظ آذربایجان را به عنوان ولایات ماورای ارس (جمهوری آذربایجان) به کار نبرده‌اند و بلکه آن را در مورد آذربایجان (غربی و شرقی) ایران استعمال نموده‌اند

حمدالله مستوفی نیز می‌نویسد: «اقصبه شروان است از اقلیم پنجم. طولش از جزیره خالدات «فدل» و عرض از خط استوا «م لط». انوشیروان عادل ساخت. هوایش به گرمی مایل است و بهتر از مواضع دیگر است. در مسالک الممالک گویند که صخره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده است و در دیگر کتب گویند که در مجمع البحرین بوده است.» (مستوفی، ۱۳۳۶، ص ۱۰۶)

۷) شکی: مولف ناشناس حدود العالم شکی را این چنین معرفی می‌کند: « ناحیه ایست از ارمینیه، آبادان و با نعمت» (حدود العالم، ۱۳۴۰، ص ۱۶۲) و مقدسی می‌نویسد: «شکی در دشت است و اکثریت آن با نصارا و جامع آن در بازار مسلمانان است.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۵۸)

ت) داغستان

داغستان قسمت مهمی از سرزمین قفقاز است که یک سوم مساحت آن را در بر می‌گیرد. لازم به ذکر است که نام داغستان برای اولین بار در قرن شانزدهم به این سرزمین اطلاق شده است (Islam Ansiklopedia) در هیچ کدام از منابع جغرافیایی به نام داغستان اشاره نشده و اکثر جغرافی دانان مسلمان بیشتر به کوه لکزی و کوه قیتق و کوه قبق اشاره کرده‌اند. دهخدا درباره وجه تسمیه ی داغستان می‌نویسد: «داغستان مرکب از داغ ترکی به معنای کوه و ستان است. مساحت آن ۲۹۸۴۰ هزار گز مربع و مردمان ساکن در این سرزمین از نژاد لزگی‌اند.» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۹۰۶۷) این ولایت به قول مسعودی در سنه ۳۲۲/هـ. ۹۴۴ م. سه مملکت را به این قرار: اول، قیطاق که از دربند به شمال واقع و حکومت گاه آن سمندر؛ دوم، سریر که در طرف شمال غربی سه منزلی دربند دوازده هزار خانوار است؛ سوم، کوهستان قموق در جانب شمالی سریر و غربی قیطاق که دین نصاری داشته، اطاعت روسا می‌کنند و ایشان را پادشاه نیست.» (مسعودی، ۱۳۴۴، ص ۱۹۱-۱۸۹) در بر می‌گرفت. یعقوبی درباره وجه تسمیه سریریکی از سه مملکت اخیر الذکر می‌نویسد: «به خاطر تختی از طلا بود بعضی از پادشاهان عجم و به قولی انوشیروان آن را فرستاده بود و بدان جهت سریر نامیدند.» (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۸۶) کثرت اقوام در داغستان باعث شده که نویسندگان تاریخ نگار و جغرافی نگار در قرون گذشته در کتب خود درباره ی داغستان - در آن زمان قوم لگزی - چنین بنویسند: کوه قبق کوهی بس بزرگ است و گویند مردم آنجا به سیصد و اند زبان تکلم می‌کنند و من این را نمی‌پذیرفتم تا آنکه کوه سبلان واقع در اردبیل را که قرای متعدد دارد دیدم که هر قریه ای به یک زبان خاص جز زبان فارسی و آذری سخن می‌گفتند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۹۲-۹۳)

حمدالله مستوفی در مورد موقعیت جغرافیایی داغستان و قوم لگزی چنین می‌نویسد: «کوه البرز کوه عظیم است و متصل به باب الابواب است و کوه‌های فراوان پیوسته چنانکه از ترکستان تا حجاز کمابیش هزار فرسنگ طول دارد و بدین سبب بعضی آن را از کوه قاف شمارند. طرف غربش که به جبال گرجستان پیوسته کوه لگزی خوانند و در صورالاقالیم آمده که در کوه لگزی امم فراوان می‌باشد چنانکه به هفتاد و چند زبان سخن می‌گویند و در آن کوه عجایب بسیار می‌باشد.» (مستوفی، ۱۳۳۶، ص ۱۹۲-۱۹۱) شاید همین گفته‌ها باعث شده که دهخدا در دایرة المعارف خود در توضیح لکزیه بنویسد: «مردم لکزیه به حدی زبان یکدیگر را نمی‌دانند که با زبان‌های ترکی یا فارسی و عربی مقاصد خود را به یکدیگر می‌فهمانند و چون قسمتی از آنان موسوم به آوار هستند به

عقیده‌ی نژادشناسان آریایی می‌باشند.» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۲، ص ۱۷۲۵۵)

و ابوالفداء در این باره چنین آورده است: «کوه قیتق - این کوه از ساحل دریای خزر نزدیک به باب الابواب به طرف جنوب کشیده شده در «العزیزی» آمده است که آن را جبل الالسن (= کوه زبان ها) گویند. زیرا در آن امت‌های مختلفی با لغات مختلفی زندگی می‌کنند. و گویند در آنجا سیصد زبان مختلف باشد. در طرف شمال این کوه قیتق‌ها باشند و در جانب جنوبی لکزی‌ها. این کوه از باب الابواب تا بلاد روم در حدود یک ماه راه، امتداد دارد. طرف جنوبی آن چون دیواری است، و راهی بدان نیست. چنانکه گویی با تیشه بریده شده و پهنای آن ده روز راه است. و بلاد ترک جز از میان این کوه و دریای خزر راه دیگری نیست و فاصله‌ی میان کوه و دریاسه میل است.» (ابوالفداء، ۱۳۴۹، ص ۹۸)

نتیجه‌گیری

این پژوهش با استفاده از متون جغرافیایی - تاریخی قرون اولیه اسلامی تا قرن نهم هجری که در طی آن بیشترین متون جغرافیایی - تاریخی تصنیف شده، نوشته شده است. زیرا بعد از قرن ۹ هجری متون جغرافیایی اهمیت خود را از دست داده و به ندرت تالیف می‌شوند. نکته بارز اینکه، در تمام این منابع جغرافیایی اکثراً اران و گرجستان را جز ارمنیه (ارمنستان) ذکر کرده‌اند و نیز نامی از داغستان برده نشده است و تنها از آن با عنوان کوه‌های قبق، قیتق و یا کوه لکزی یاد شده و این نام ساخته و پرداخته قرن شانزدهم است. همچنین، هیچ کدام از جغرافی دانان یاد شده، لفظ آذربایجان را به عنوان ولایات ماورای ارس (جمهوری آذربایجان) به کار نبرده‌اند و بلکه آن را در مورد آذربایجان (غربی و شرقی) ایران استعمال نموده‌اند و نیز اطلاق نام آذربایجان بر ایالات اران ساخته و پرداخته حکومت شوروی و اشخاص ناسیونالیست جمهوری آذربایجان بوده است که احتمالاً به منظور ایجاد یک حس ناسیونالیستی برای همراه نمودن مردمان آذری زبان آذربایجان ایران با جمهوری آذربایجان صورت گرفته و بیشتر یک جعل تاریخی است.

■ منابع:

- امیر احمدیان، بهرام (۱۳۸۱) **جغرافیای کامل قفقاز**، تهران: انتشارات سازمان جغرافیای نیروهای مسلح
- ابوالقاسم فردوسی (۱۳۸۴) **شاهنامه فردوسی**، با نمونه خوانی ارغوان غوث، ج ۱. تهران: انتشارات هرمس.
- نظامی گنجوی (۱۳۴۴) **کلیات دیوان نظامی**، با مقابله و تصحیح از روی صحیح ترین نسخ معتبر چاپی و خطی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ابن فقیه، ابوبکر اسحاق همدانی. (۱۳۴۹). **(مختصر کتاب البلدان)** (بخش مربوط به ایران). تحقیق دخویه و ترجمه ح. مسعود. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود (۱۳۶۴) **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- ابن خردادبه، عبدالله (۱۳۷۱) **المسالك والممالك**، تحقیق دخویه، و ترجمه سعید خاکروند، با مقدمه آندره میکل. تهران: موسسه انتشارات تاریخی میراث ملل.
- ابن رسته (۱۳۶۵) **الاعلاق النفیسه**، ترجمه و تحقیق حسین قرچانلو. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ابرو، حافظ (۱۳۷۰) **زبدیه التواریخ**، ج ۱، مقدمه و تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نشر نی
- ابن العبری، غریغوریس ابوالفرج (۱۳۶۴) **ترجمه تاریخ مختصر الدول**، ترجمه دکتر محمد علی تاج پور و دکتر حشمت الله ریاضی. تهران: انتشارات اطلاعات
- ابودلف (۱۳۴۲) **سفرنامه ابودلف در ایران**، با تعلیقات و تحقیقات و لادیمر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی. تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- ابولفداء، الملك الموید (۱۳۴۹) **تقویم البلدان**، ترجمه عبدالحمید آبتی. تهران: انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران.
- برگزیده مشترک یاقوت حموی. (۱۳۴۵) **ترجمه محمد پروین گنابادی**. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۷) **ترجمه مسالك و ممالک**. به کوشش ایرج افشار. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب بدلیسی، شرف خان (۱۳۴۳) **شرفنامه**، با مقدمه و تعلیقات و فهرس محمد عباسی. تهران: موسسه مطبوعاتی علمی، بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷) **فتوح البلدان**، ترجمه و مقدمه، محمد نوکل. تهران: انتشارات نقره.
- پاسدر ماجیان، هراند (۱۳۷۷) **تاریخ ارمنستان**. ترجمه محمد قاضی. تهران: انتشارات زرین.
- ترکمان منشی، اسکندربیگ (۱۳۸۲) **تاریخ عالم آرای عباسی**، ج ۱. زیر نظر با تنظیم فهرست‌ها و مقدمه ایرج افشار. تهران: امیر کبیر.
- جیهانی، ابو عبدالله (۱۳۶۸) **اشکال العالم**. ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، تعلیق فیروز منصوری. مشهد: شرکت به نشر، انتشارات آستان قدس رضوی.
- حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۲. لبنان؛ بیروت: دار الحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق ۱۹۷۹ م.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب** (۱۳۴۰) به کوشش دکتر منوچهر ستوده. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خاقانی شروانی، حسام العجم ابراهیم بن علی، (بی تا) **دیوان خاقانی**. به تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی. تهران: چاپخانه مروی
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) **لغت نامه ج ۶ و ۷**. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- رضا، عنایت الله (۱۳۸۰) **اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول**. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- قزوینی، عمالدین ذکریا (۱۳۷۳) **آثار البلاد و اخبار العباد**، ترجمه با اضافات جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- قزوینی، عمالدین ذکریا (۱۳۸۰ق / ۱۹۶۰) **آثار البلاد و اخبار العباد**، بیروت: دار صادر - دار بیروت.
- گوگچه، جمال (۷۳) **قفقاز و سیاست امپراتوری عثمانی**. ترجمه وهاب ولی. تهران: موسسه انتشارات وزارت امور خارجه.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۹) التنبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۴۱۳) مروج الذهب و معادن الجوهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱ و ۲).

معین الدین نطنزی (۱۳۳۶) منتخب التواریخ معینی، به تصحیح ژان اوین، (تهران: کتابفروشی خیام).
میرخواند، میر محمد بن سید برهان الدین خوارزمشاه (۳۹۳۱) تاریخ روضة الصفا، ج ۷، تهران: انتشارات مرکزی، خیام، پیروز.

مجمّل التواریخ و القصص (۱۳۱۸) به تصحیح ملک الشعراء بهار و به همت محمد رضانی. تهران: چاپخانه خاور،
کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید). (۱۳۸۰) ترجمه فاضل خان همدانی و ویلیام گلن و هنری مرتن. تهران: انتشارات اساطیر.

محمد ابن حوقل، ابن حوقل، (۱۳۴۵) صورة الارض. ترجمه جعفر شعار. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
مقدسی، ابو عبدالله احمد (۱۳۶۱) احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ج ۲. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مولفان و

مترجمان ایران.

مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶) نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶.

معلوف، لوالمنجد، ج ۱. ترجمه محمد بندریگی. تهران: انتشارات ایران.

یعقوبی، احمد بن واضح (۱۳۶۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

یعقوبی، احمد بن واضح (۱۳۶۵) البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Brill. E.J, **Islam Ansiklopedia**, volume II and volume V, Leiden, 1983.

Otis Hovey, Edmund, **Southern Russia and the Caucasus Mountains**,

Bulletin of the American Geographical Society, Vol. 36, No. 6 (1904).pp. 327-341.

Stable URL: <http://www.jstor.org/stable/198884> Accessed: 19/11/2008, 05:57

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی